



زینب مرزوقی

خبرنگار گروه جامعه



دیروز که نام و شماره تلفن فرد مرتبط با سوزه امروز را برایم ارسال کردند به سال اول خبرنگاری ام‌رقم. وقتی که هنوز یک خبرنگار ۱۸ ساله شهرستانی بودم وروز جانباز، همه آن تحریریه کوچک را برای دیدار با جانبازان اعصاب وروان در بیمارستان بوستان اهواز به خط کردم. در کمال تعجب، همه هم آمدند ودر آن دیدار تنها نبودم. امداروغ چرا، توانایی این رانداشتم که با جانبازان وارد گفت‌وگو شوم. یعنی نمی‌دانستم چگونه باید در آن موقعیت سر صحبت را با آنها باز کنم تا دلخوششان نکنم یا چه بگویم که حق مطلب را به درستی ادا کنم. برای همین تا دقایقی طولانی ساکت بودم و فقط نگاه می‌کردم. نمی‌دانم تا آن موقع چه چیزی درباره‌شان در ذهنم نقش بسته بود که چنان ترس و شرمی بر من غلبه کرد امداروغ چرا، دلم می‌خواست وارد جهان‌شان شوم. در همین فکر و خیال‌ها و خوش‌آمد و تشکرها بودم که یکی‌شان از پشت سر آمد و گفت: «خوب کردید آمدید. اینجا هیچ کس به ما سر نمی‌زند.»

از یادآوری این غربت و فراموش شدن‌شان دلم گرفت. تا سال‌ها هر سال که روز جانباز می‌رسد یا خودم این جمله را مرور می‌کنم یا یکی از اعضای خانواده‌ام. هنوز که هنوز است ولی نمی‌دانم باز پس گرفتن آرامش شهرهایمان، به قیمت از دست دادن آرامش‌شان چه حسی دارد؟ سال‌هاست که شهر آرام است اما صدای توپ و تانک در گوش‌ها و ذهن‌شان که منعکس می‌شود، به کدام نقطه و خاکریز پرت می‌شوند؟ میان آن بیماران لعنتی که پس‌ذهن‌شان تکرار می‌شود، دل‌شان می‌خواهد کدام یک هم‌رزم‌هایشان را بیرون بکشند؟

قطعا تجربه هر یک از جانبازان اعصاب وروان با تجربه جانباز اعصاب وروان دیگر متفاوت است و هر کدام‌شان از یک حادثه و موقعیتی تا همین امروز که جنگ تحمیلی تمام شده، رنج می‌برند. شاید آنها هر کدام‌شان در رنج‌های یکدیگر سهیمند اما ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم درک کنیم که زندگی آکنده با رنج یک جانباز اعصاب و

روان و خانواده‌اش تا چه اندازه سخت است و چقدر خود جانباز و خانواده‌اش تلاش می‌کنند همه چیز را عادی جلوه دهند؟ اینها تنها رنج و درد روحی این قشر است. تلاش برای انجام کارهای روزمره، دوندگی برای یافتن داروها و بیم و امید یافتن‌شان برای به‌هم‌نریختن شرایط عادی جانباز اعصاب و روان هم بخشی دیگر از زندگی اوست. بخشی که بهتر است آن را دینی ببینیم بر گردن تک‌تک مایی که امروز در آرامش درحال کار و تلاش برای زندگی‌مان هستیم.

محمدجواد وفائی متولد سال ۴۵ جانبا ۷۰ درصدی و اهل شهرستان گراش از استان فارس است. اودر سال ۶۳ ودر منطقه هورالعظیم خوزستان دچار ضربه مغزی می‌شود. مهدی وفایی فرزندش در گفت‌وگو با «فرهیختگان» درباره شرایط ددرسر پیدا کردن و کمبود داروی پدرش می‌گوید: «آخرین عمل جراحی پدرم در سال ۸۰ بود. از آن زمان یک داروی خاص مصرف می‌کند که این دارو از ایجاد تشنج برای پدر جلوگیری می‌کرد. البته این دارو را در کنار سایر داروها مصرف می‌کنند و این تنها داروی پدر نیست اما این دارو (قرص تگرتول) یک داروی حیاتی است و اگر یک وعده مصرف نکند یا چند ساعت مصرف آن عقب‌جولو شود، تشنج می‌کند. می‌توان گفت حدودا از نیمه‌دوم‌سال قبل، یعنی تقریبا ۱۰ ماهی می‌شود که ما برای خرید و تهیه این قرص به مشکل برخوردیم. پس از تجویز پزشک وقتی برای تهیه این قرص به داروخانه‌ها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم داروخانه‌ها آن را ندارند. من برای تهیه این دارو شیراز و تهران را رقم اما پیدا نکردیم. اگر هم پیدا کنیم، به ما می‌گویند نهایتا ۱۰ تا ۱۲ عدد از این قرص‌ها را در اختیارتان قرار می‌دهیم. ۱۲ عدد این قرص فقط برای ۶ روز پدرم قابل استفاده است. نهایتا در شهر خودمان بازار سیاه دارو را پیدا کردیم و مجبور شدیم یک عدد قرص را به قیمت ۲۴ هزار تومان بخریم. هیچ کس پاسخگویی این وضع نیست. نه بیمه پاسخگوست و نه بنیاد شهید و ایثارگران. شاید جالب باشد این را هم بگویم؛ چند ماه پیش سری به آسایشگاه جانبازان ضربه‌مغزی قطع‌نخاع شیراز زدم و متوجه شدم آسایشگاه هم مشکل کمبود دارو و پیدا نکردن دارو برای جانبازان را دارد. درحالی که این دارو دارویی است که اگر پدرم یکی الی دو ساعت تاخیر در استفاده‌اش داشته باشد، کاملا به هم می‌ریزد. از طرف دیگر هر جانباز اعصاب وروانی که کم‌کم سنش درحال افزایش است، عوارض پیری را در

جامعه

چهارشنبه ۲۵ مرداد ۱۱۴۰۲ شماره ۳۹۳۷



www.fdn.ir

مدیرمسئول: محمد امین ایمانجانی - **سردبیر:** مسعود فروغی
تلفن و فکس: ۶۲۹۹۹۴۹۵ (۰۲۱) **کدپستی:** ۱۱۳۵۱۳۳۸۱۶

چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی

نشانی: خیابان حافظ، پایین‌تر از جمهوری، روبروی ساختمان بورس، ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم



به داد داروی جانبازان اعصاب و روان برسید

این داروهای اعصاب و روان را مصرف می‌کند. پزشک برایش نسخه تهیه ۸ ماهه دارو را می‌نوسد اما داروخانه نهایتا داروی مصرفی ۲ ماه را در اختیار ما می‌گذارد و باقی را اگر موجود داشته باشد، مجبور می‌شویم آزاد بخریم.»

دست می‌گویید، تگرتول در بازار نیست

با وجود تماس‌های مکرر «فرهیختگان» با سازمان غذا و داروی وزارت بهداشت اما متأسفانه این سازمان پاسخگوی تماس ما و ارائه توضیح در رابطه با علت کمبود داروی مصرفی جانبازان نبود. اما یک منبع آگاه در بنیاد شهید در رابطه با مشکلات بیمه در گفت‌وگو با «فرهیختگان» می‌گوید: «اگر دارو خارجی باشد درنهایت یا به‌صورت چمدانی یا بالاخره از یک شیوه دارو را به جانبازان می‌رسانیم. ۶۰ جانباز داریم که داروی خاص خارجی استفاده می‌کنند. این داروها به‌صورت چمدانی از طرق مختلف وارد و سپس بین آنها توزیع می‌شود. همچنین کل هزینه‌های دارویی از طریق بنیاد پرداخت می‌شود اما اینکه تنها یک داروی یک دوره زمانی معین مثلا ۲ ماه تامین می‌شود، مقررات بیمه‌ای است. این که مشکلی نیست. می‌توانند به دکتر بگویند دو نسخه بنویسد تا از هر نسخه، داروی ۲ ماه را دریافت کنند! بنیاد شهید و ایثارگران طرح‌های مختلفی برای خدمت‌رسانی به جانبازان دارند تا دارو به آسان‌ترین شکل به دست‌شان برسد. اما درخصوص موردی که می‌گویید داروی تگرتول موجود نیست، درست است! راست می‌گویید. تگرتول اکنون در بازار گیر نمی‌آید. بنیاد هم به‌شدت پیگیر تهیه این دارو برای جانبازان است.»

علی‌رغم میل برخی مسئولان اما باید اعتراف کرد جانبازان اعصاب وروان امروز دیگر در سن و شرایطی نیستند که بخواهند اضطراب کمبود یا نبود دارو را تاب بیاورند. اعتراف یا اذعان مسئولان به نبود دارو در بازار یا وجود آن در بازار سیاه، دردی از دردهای چندساله جانبازان اعصاب وروان درمان نمی‌کند. شاید کلیشه‌به‌نظر برسد اما به‌هرحال واقعیت‌انکارناپذیری است که شهیدا و جانبازان دین‌شان را به‌وطن و این ملت ادا کرده‌اند و حالا ما باید دین خودمان را نسبت به آنها ادا کنیم. اگرچه قرص و دارو مرهم و معجزه زخم‌های جسمی و روحی‌شان نیست اما تهیه و تامین راحت داروها، حداقل‌ترین کاری است که می‌توان برایشان انجام داد.

یادداشت

ده‌ونک

و گوش ناشنوای مسئولان

مصاد احمدی
فعال دانشجویی

www.fdn.ir

از سال‌های گذشته دعوی حقوقی بین دانشگاه الزهرا و اهالی منطقه ۱۰ ونک مبنی بر مالکیت زمین‌های منطقه وجود داشته است. باتوجه‌به اینکه این رویه قبلا در سال‌های گذشته مخصوصا

در سال ۹۷ سابقه تکرار داشته، ولی هر بار توسط مسئولان این اطمینان به مردم منطقه داده شد که مالکان خانه‌های خود هستند و می‌توانند بدون دغدغه در منازل خود سکونت داشته باشند. اما در روز هفدهم مردادماه دوباره هشدار یک‌هفته‌ای تخلیه برای برخی خانه‌های منطقه صادر شد و موجب شد خاطرات سال ۹۷ دوباره برای مردم تداعی شده و باعث نگرانی شدید مردم منطقه شود و مردم درخواست همکاری تشکل‌های دانشجویی را داشته باشند. در وقایع سال ۹۷ ابتدا به هر راه بی‌رحمانه‌ای شده مردم از خانه‌های خود اخراج شدند و سپس ماشین‌آلات سنگین تخریب ساختمان به جان خانه‌های مردم افتادند و در عرض چند ساعت از خانه‌های مسکونی زمینی صاف به جا گذاشتند. سابقه این خانه‌ها به دوران حکومت پهلوی برمی‌گردد. سبک معماری و ظاهر خانه‌ها نیز، نشان از قدمت بالای آنها دارد. در آن زمان این زمین‌ها متعلق به کارخانه ۵ ونک بوده است. این کارخانه رفاه حال کارگران خود اقدام به احداث مسکن و اهدای آن به کارگران می‌کند، به‌طوری‌که نحوه پرداخت قیمت خانه به صورت کسر از حقوق کارگران بوده است.

بعد از انقلاب نیز زمین‌های کارخانه بین ارگان‌های مختلف همچون وزارت آموزش و پرورش و وزارت راه دست‌به‌دست شده به‌طوری‌که بخشی از خانه‌ها محل زندگی کارمندان همین ارگان‌ها بوده و در زمانی که زمین‌ها در اختیار اداره راه‌آهن قرار داشته، بخشی از آن در اختیار دانشگاه قرار گرفته است. این خانه‌ها مثل اکثر خانه‌های دیگر منطقه با توجه به شرایط املاک منطقه در زمان احداث خانه‌ها دارای سند نیستند.

بسا این حال مواردی مثل صدور قبوض آب، برق و گاز و مالیات به نام مالکان کنونی باعث می‌شود تا بتوان ساکنان کنونی را مالکان اصلی خانه‌ها در نظر گرفت. اما طمع تصاحب خانه‌های مردم به جایی رسیده که اکنون برای ساکنان کنونی مبالغ بالغ بر یک میلیارد ریال اجرت‌المثل تعیین شده است. انگار که مردم باید برای سکونت در خانه‌های خود به مدعیان مالکیت خانه اجاره بدهند.

دانشجویانی که در صحنه حاضر شدند شاهد این بودند که تعداد زیادی از ساکنان منطقه، عرق جیبی به انقلاب و امامین انقلاب داشتند. متأسفانه شاهد این هستیم که حرف‌های این مردم قبل از رسیدن به مسئولان بالا رده در بروکراسی‌های اداری گم شده و هرگز به گوش جامعه هدفش نمی‌رسند. این اتفاق باعث ناامیدی مردم از رسیدگی به اعتراض‌های بحق‌شان شده و باعث مخدوش شدن اعتماد و اعتقاد مردم نسبت به آزمان‌های انقلاب اسلامی می‌شود. این مردم می‌توانستند بعد از مشاهده اینکه برای اعتراض‌شان گوش شنوایی نیست پیگیر تجمع‌های ساختار شکنانه باشند یا سراغ رسانه‌های معاند بروند. این ظلم آشکار حق این مردم نجیب نیست. اما اکنون که دعاوی قضایی تکلیف خانه‌ها شدیدا مورد بحث است و حتی خبرهایی به گوش می‌رسد که در بحث حقوقی و قضایی اوضاع به نفع ساکنان کنونی تغییر کرده است، صدور حکم مشکوک و عجولانه تخلیه یک‌هفته‌ای خانه‌ها دور از عدالت است و در چنین موقعیتی بهتر است که این‌گونه احکام حتی المقدور صادر نشود.

گزارش میدانی «فرهیختگان» از هزینه‌های غیرمترعارف در بافتی توسط برخی پزشکان

زیر یک میز بزرگ

۲۲ میلیون؛ خدا را شکر کردم و از در بیمارستان خارج شدم.

روز عمل فرا رسید و دنبال ماراتن کارهای پذیرش و ابتدایی

عمل بودم که گذرم دوباره در مراحل کار به بخش ترخیص افتاد،

خانم دیگری که آنجا بود باید محاسبه می‌کرد که چقدر هزینه

علی‌الحساب باید بپردازم. خانم نگاهی به برگه کرد، لب‌هایش را برچید و گفت بیا فعلا ۱۰ میلیون تومان بریز تا ببینیم چه می‌شود.

قدم قدمی که تا صندوق برمی‌داشتم داشتمت دو دو تا چهارتا

می‌کردم که خب چه شد پس، کمتر از ۱۲ ساعت پیش همکاران

در محاسباتش گفت ۷-۶ میلیون تومان همراهت باشد، حالا شما می‌گویید ۱۰ میلیون تومان و اینکه اگر من واقعا همان مبلغ اعلامی همکاران را می‌آورم، الان چه سرنوشتی در بیمارستان داشتم. سسرتان را درد نیاورم. ۱۰ میلیون تومان را پرداخت کردم

و ماراتن پذیرش را ادامه دادم. بگذریم که بابت آزمایش قبل عمل و مشاوره دکتر بیهوشی و دکتر قلب و... بیش از ۵۰۰ هزار تومان هزینه شد اما بالاخره زدم و متوجه شدم انجام شد. آقای دکتر که از اتاق

عمل بیرون آمد، گفت عمل خیلی خوبی بود و خدا رو شکر حال

پدرتان خوب است و توصیه‌های لازم را کرد و رفت. مراحل ریکاری

و بستری بعد از عمل درحال انجام بود که یک پیام واتساپی برایم آمد، همان آقای واسطه بود، بدون سلام و علیک یک پیام فوری‌ردی

را برایم ارسال کرده بود که نوشته‌ش بود «آقای دکتر تماس گرفتند

و گفتند برای کار جدیدی که برای پدرتان انجام دادم، ۸ میلیون

تومان دیگر به همان شماره کارت واریز کنید.»

بگذریم که آقای دکتر قبل‌تر قرار بود همین کار به تعبیر خودش

کوچک را کمتر از نیم ساعت در مطب خودش انجام دهد و ما

برای کمتر اذیت شدن پدرمان گفتیم همین موقع عمل انجامش

بدهد. به آقای واسطه گفتیم تا فردا فرصت می‌دهید که مبلغ را

واریز کنم، خیلی سریع پاسخ داد باشه فقط حتما فردا صبح واریز

و رسیدش را ارسال کنید.

دوباره در مدتی که داشتم کارهای ترخیص را انجام می‌دادم،

ماشین حساب مهندسی ذهنم شروع به فعالیت کرده بود. وقتی

برای ترخیص مراجعه کردم و مثل شاگردانی که کار بدی کرده

بودند مقابل خانم واحد ترخیص ایستاده بودم و پرسیدم «ببخشید

مشخص است باید چقدر تقدیم کنم»، گفت «اگه مگه نمی‌بینی

دارم حساب کتاب می‌کنم» عذرخواهی کردم و دست به سینه

ایستادم تا محاسبات ایشان تمام شود. گفت شما ۱۰ میلیون

تومان پرداخت کردید و هزینه کارهایتان ۷ میلیون و ۳۰۰ هزار

تومان شده است و به صندوق بروید و ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار تومان

پس بگیرید. وقتی به صندوق مراجعه کردم و منتظر محاسبات

جدید بودم، همراه دیگری از واحد ترخیص آمد و خیلی شاکمی

بود. به آقای متصدی صندوق گفت «این چه وضعش است، چرا من

باید ۱۵ میلیون تومان دویعه‌بدم بعد آخرش مشخص شود که

حدود ۱۱ میلیون تومان هزینه بیمارستان شده، چرا از اول اینقدر

زیاد پول گرفتید» که با بی‌توجهی و کنایه‌های زیر لب متصدی

صندوق مواجه شد. یک برگه داد و گفت شماره شبا بنویسید که

فردا برایتان واریز شود.

برگشتم به بخش، تا ادامه کارهای ترخیص را انجام دهم. این بار

محاسباتم مسیر دیگری داشت، ما کمتر از ۳۰ درصد از اجرت

دکتر (بخوانید زیرمیزی) را برای یک بیمارستان خیلی باکلاس

خصوصی پرداخت کردیم. جالب اینجاست که هزینه آزاد این

عمل با همه حواشی‌اش در این بیمارستان خصوصی باکلاس ۳۵

میلیون تومان بود و در ماشین حساب گوشی حساب کردم که آقای

دکتر بیش از ۷۰ درصد این مبلغ را به‌عنوان زیرمیزی از ما گرفت.

چه میز بزرگی است که از زیرش اینقدر مبالغ بزرگ رد می‌شود.

یاد حرف‌های نیروی خدماتی بیمارستان افتادم که وقتی داشت

پدرم را برای نوار قلب قبل از عمل پیش دکتر قلب می‌برد، سری

تکان می‌داد و می‌گفت «دیگه بیمارستان فایده نداره، اینقدر با

بیمه‌های مختلف قرارداد بسته‌اند که بیمارستان خیلی شلوغ شده

است.» حالا دوباره خبر خوشحال‌کننده صبح یادم آمد که آقای

وزیر گفتند هزینه‌های درمان در بیمارستان‌های دولتی برای سه

دهک اول جامعه رایگان شد. دو تا سوال در ذهنم بود که یعنی اگر

پزشکی برای این کار و عملی که پدرم انجام داد، فقط بیمارستان

خصوصی معرفی کرد، تکلیف هزینه‌هایش چه می‌شود و اگر با

بیمه تکمیلی و هر ضرب و زوری بتواند هزینه درمان بیمارستان

را بدهد، مبلغ هفتگت زیرمیزی آقای دکتر را باید از کجا تهیه

کرد. ماجرا انگار شبیه مدارس دولتی و غیرانتفاعی شده، یک

تقسیم‌بندی نانوشته که پولدارها غیر از کنکور و درس خواندن در

مدارسی که دانش‌آموزان معمولی نمی‌توانند حتی رنگ دیوارهای

آن را ببینند، برای انجام امور درمانی‌شان هم جاهایی می‌روند که

حتی به ضرب و زور بیمه‌ها هم از افراد غیرپولدار خالی است و

غیرپولدارها باید روی نیمکت همان بیمارستان‌های دولتی شلوغ

یا در پیاده‌روی اطراف این بیمارستان‌ها منتظر مرضی‌شان باشند

و اقدامات پزشکی را در بیمارستان‌های دولتی انجام دهند که

برای اتاق‌های اورژانس‌شان به‌خاطر شلوغی، از اتاق ۲۰-۳۰...

به تخت‌های ۱۸ – ۱۵ – ۱۰C...و رسیده‌اند و در دو طرف یک اتاق

اورژانس و پشت پرده هر اتاق تخت می‌گذارند و آنها را این‌گونه

نام‌گذاری می‌کنند.